****

[فرع دوم: حکم سعی در لباس یا جوراب و کفش یا مرکب مغصوب 1](#_Toc488232123)

[تفصیل محقق خویی و نایینی ره در بحث اجتماع امر و نهی 1](#_Toc488232124)

[مناقشه 2](#_Toc488232125)

**موضوع**: احکام سعی /سعی /حج

**خلاصه مباحث گذشته:**

متن خلاصه ...

## فرع دوم: حکم سعی در لباس یا جوراب و کفش یا مرکب مغصوب

محقق خوئی فرموده: سعی در لباس یا مرکب مغصوب باطل نیست، زیرا ترکیب بین سعی و غصب، ترکیب اتحادی نیست، بلکه ترکیب انضمامی است.

### تفصیل محقق خویی و نایینی ره در بحث اجتماع امر و نهی

توضیح این که؛ در بحث اجتماع امر و نهی، محقق نائینی و خوئی گفته اند تفصیل است بین دو نوع ترکیب، گاهی یک وجود در خارج است که هم می خواهد مصداق واجب شود و هم مصداق حرام، مثل وضو به ماء مغصوب و سجود نماز در مکان مغصوب، در این جا اجتماع امر و نهی ممتنع است و چیزی که حرام است، نمی تواند مصداق واجب باشد.

و گاهی دو وجود در خارج وجود دارد، یکی مصداق حرام و دیگری مصداق واجب، مثل نظر به اجنبیة در اثناء نماز و مثل رکوع که می گویند مصداق غصب نیست، زیرا رکوع حالت و هیئتی مربوط به جسم است، خمیده بودن انسان، وصفی از اوصاف است و مصداق تصرف در مال غیر نخواهد بود، اما هوی به طرف رکوع که علت تامه رکوع است، مصداق غصب است، یعنی ترکیب انضمامی است و در این گونه موارد مشکلی وجود ندارد، گاهی حرام، معلول واجب است، مثل غسل، غسل یعنی رساندن آب به بشره که مصداق حرام نیست، معلول غسل که جریان آب در ملک غیر است، مصداق غصب و حرام است.

سعی نیز عبارت از طواف ما بین الصفا و المروة است و این که سعی علت تکان خوردن لباس مغصوب شود که معلول آن، حرام باشد، یا این که سعی در ویلچر مغصوب، معلول غصب است، این ها مهم نیست.

### مناقشه

اما به نظر ما حتی در طواف و نماز که وجود ساتر شرط است، ترکیب انضمامی است، تا چه رسد به سعی، بر خلاف محقق خوئی که فرموده سعی در ساتر مغصوب باطل نیست، اما در طواف در ساتر مغصوب اشکال کرده، زیرا اشتراط طواف به ساتر، خودش به احتیاط واجب است، و گرنه اگر لزوم ساتر در طواف به فتوا بود، طواف در ساتر مغصوب را نیز به فتوا باطل می دانست.

دلیل ما این است که آن چه نهی دارد، ذات تستر به ساتر مغصوب است و آن چه امر دارد، تقید نماز به تستر است، لذا ترکیب انضمامی است.

مطلب دیگر این است که این که بگوییم سعی، معلول غصب است و با آن وجودا متحد نیست، کافی نیست، زیرا دو اشکال باید جواب داده شود، یک اشکال را محقق خوئی تلاش کرده که جواب دهد.

اشکال اول این است که علت تامه حرام، علت تامه مبغوض است و خودش هم مبغوض مولا است، کما این که قتل مومن مبغوض است، القاء مومن به دریا نیز مبغوض مومن است و لذا علت حرام نیز صلاحیت مقربیت ندارد.

جواب اشکال این است که؛

اولا: این اخص از مدعی است و اگر واجب، معلول حرام باشد، این جواب نمی آید، مثل این که با سوار شدن به ویلچر و حرکت دادن آن، واجب که سعی است حاصل می شود، و کسی نگفته معلول مبغوض هم مبغوض است و لذا این بیان فقط در جایی است که سعی علت حرام باشد.

ثانیا: به نظر ما بغض غیری با اطلاق امر نفسی جمع می شود، اگر مولا از این که آب بر روی زمین همسایه ریخته شود بدش بیاید، و ارتماس در حوض، سبب تام ریخته شدن آب در زمین همسایه شود، باز هم اشکال ندارد که شارع بگوید از خیس کردن زمین همسایه بدم می آید، ولی علت این کار که به غسل ارتماسی محصور نیست و می توان با لیوان نیز زمین همسایه را خیس کرد، لذا مولا می تواند بگوید اگر تو می خواهی مرتکب مبغوض شوی، اشکال ندارد که غسل ارتماسی در حوض بکنی و این دو قابل جمع بوده و تنافی ندارد.

و ان شئت قلت: عقل امتناعی نمی بیند از این که مولا بگوید من از معلول بدم می آید و لکن علی تقدیر تحققه به نحو شرط متاخر، انجام محبوب اشکالی ندارد و بهتر از این است که هم کار حرام انجام دهی و غسل را ترک کنی.

و مما یشهد علی ما ذکرنا که کراهت غیریه، علت تامه حرام می تواند باشد با این که مصداق واجب است، صحیحه عبد الصمد بن بشیر است که رجل احرم فی ثیابه و لم یسال احدا شیئا و در لباس مخیط محرم شد و حضرت فرمود احرام او صحیح است، با این که لبیک علت تامه وقوع در لبس مخیط محرم بوده است و این شخص هم جاهل مقصر بوده است.

اشکال دوم بر این که علت تامه حرام یا معلول آن صحیح باشد، این است که در موارد ترکیب انضمامی، علت این که تصحیح عمل واجب می کنیم، این است که امکان تعلق امر به آن وجود دارد، اما در جایی که علت تامه حرام، بخواهد مصداق واجب باشد، چگونه شارع به این علت تامه می خواهد امر کند، اگر امر مطلق به علت تامه حرام کند که معقول نیست و اگر امر ترتبی کند، تحصیل حاصل است، زیرا معلوم است که وجود معلول، مساوی با تحقق علت تامه آن در رتبه سابقه است و معنا ندارد که گفته شود اگر معلول را انجام می دهی، علت تامه آن را محقق کن.

محقق خوئی به این اشکال در موارد دیگری ملتزم شده است، اما در این جا اصلا مطرحش نکرده است.

جواب از این اشکال از دو راه ممکن است:

راه اول برای جواب این است که بگوییم اصلا سعی، علت تامه غصب در مثال سعی در لباس مغصوب نیست، زیرا علت تامه غصب، سعی و القاء لباس مغصوب بر جسد است و لذا علت تامه، مرکب است.

راه دوم این است که بگوییم اصلا تحریک لباس مغصوبی که پوشیده شده، غصب مستقلی نیست، این که بایستد یا راه برود، در نگاه عرفی تاثیر در زیاده غصب ندارد.

کما این که علت تامه سعی، تکان دادن ویلچر غصبی نیست، بلکه باید خود ما هم در آن باشیم و لذا علت تامه سعی، مرکب از تکان خوردن ویلچر و بقاء ما بر روی ویلچر است.

البته این نکته اخیر خالی از اشکال نیست، زیرا هل دادن ولیچر، غصبی مستقل از غصب کون ما بر روی ویلچر است.

جواب اصلی از این اشکال این است که گاهی مندوحه نیست و گاهی مندوحه وجود دارد، بحث ما در جایی است که مندوحه وجود دارد و می تواند در لباس مباح یا ویلچر غیر غصبی سعی کند، در این موارد اصلا نیازی به ترتب نداریم، ولو خلاف مبنای محقق خوئی هم می باشد، زیرا اطلاق امر به سعی فعلی است و لزومی ندارد که از باب ترتب مشکل را حل کنیم تا بعد اشکال شود که ترتب معنا ندارد. بلکه اطلاق امر به سعی فعلی است و نسبت به این سعی هم لابشرط است و نیازی به ترتب ندارد.

و با ملاحظه صحیحه عبد الصمد بن بشیر نیز این مطلب تحکیم می شود.

بله، اگر مندوحه نباشد، و اگر لباس مغصوب را نپوشد، باید برهنه سعی کند، نیاز به ترتب خواهیم داشت.